

نظریه رخداد آلن بدیو و تأثیر گفتمان انقلاب اسلامی در معرفت‌شناسی قدرت

هادی صادقی اول^{*۱}

جعفر نقدی^۲

چکیده

هدف: یکی از حوزه‌های مرتبط با فهم مبنایی قدرت نرم در عصر جدید، معرفت‌شناسی قدرت است که در عصر جدید زمینه‌های فکری جدیدی را ایجاد نموده است. در شکل‌گیری این زمینه‌های فکری، برخی رخدادهای سیاسی بسیار تأثیرگذار بوده است و وقوع انقلاب اسلامی، از جمله این رخدادهای سیاسی بزرگ بود. بر این اساس فهم تأثیرات انقلاب اسلامی بر منظومه معرفتی قدرت در نظام بین‌الملل هدف اصلی این مقاله می‌باشد.

روش‌شناسی پژوهش: اگر چه در انجام این پژوهش از رویکرد تطبیق نظریه بر مورد (تطبیق رویکرد آلن بدیو بر یافته‌های پژوهش) استفاده می‌شود؛ اما برای پیشبرد این رویکرد، از روش توصیفی/تحلیلی بهره‌گیری می‌شود تا تفهم ریشه‌ای تأثیرات مهم انقلاب اسلامی بر معادلات قدرت در نظام بین‌الملل معنا پیدا کند.

یافته‌ها: یافته‌های کلیدی این پژوهش نشانگر آن است که مطابق نظریه رخداد آلن بدیو، گفتمان انقلاب اسلامی سعی نمود عنصر/عناصر پنهان در معرفت‌شناسی قدرت را بازیابی نماید. این عناصر مبتنی بر مواردی چون «تحقق گفتمان عدالت به جای سلطه»، «تحقق امت‌محوری در عین دولت‌باوری»، «نگرش شبکه‌ای به قدرت به جای رویکرد سلسله‌مراتبی به قدرت» و «تحقق فرهنگ معنویت به جای تفکرات ماده‌گرایی و فایده‌گرایی غربی» بود.

نتیجه‌گیری: آلن بدیو برای تشریح فرآیند خروج فلسفه سیاست از یک روند غالب و یکنواخت، از مفهومی با عنوان رخداد بهره می‌گیرد تا فلسفه سیاست را مجدداً به حقیقت رهنمون سازد. این پژوهش نتیجه می‌گیرد که چگونه انقلاب اسلامی چون رخدادی در عالم فلسفه سیاست، سعی نموده از بدو پیروزی تا به امروز، حقیقت جدیدی در عرصه نظام بین‌الملل را بازآفرینی کند که مبتنی بر نفی معادله قدرت موجود و ترسیم قدرتی عدالت‌محور باشد.

کلیدواژه‌ها: انقلاب اسلامی، بدیو، رخداد، قدرت، مقاومت.

۱- استادیار علوم سیاسی دانشگاه شیراز (نویسنده مسئول). Email: Hadi.sadeghi.aval@gmail.com

۲- استادیار روابط بین‌الملل دانشگاه عالی دفاع ملی Email: j.n2077@gmail.com

مقدمه

معمولاً گفته می‌شود قدرت از عناصر کلیدی فهم سیاست است و بر همین اساس مضامینی چون «ماهیت قدرت»، «اشکال قدرت»، «تحولات مفهوم قدرت» و «عناصر تأثیرگذار بر مناسبات قدرت» بسیار مهم می‌تواند باشد. این مفاهیم و ابعاد مختلف مرتبط با قدرت در مطالعات عصر جدید حتی در گستره «سیاست در سطوح خرد و روزمره» نیز خود را نشان داده و به تعبیر میشل فوکو، میکروفیزیک قدرت^۱ را معنا بخشیده است که می‌تواند حتی ناظر بر مناسبات و تعاملات شهروندی باشد. بر اساس همین مسأله برخی معتقدند زمانه امروز، دوران سیاست‌های معطوف به زندگی روزمره (میکروپلتیک)^۲ از یکسو و دوران تکثیر جهان-زیست یا جهان اجتماعی مردم است و بر همین اساس، جهان-زیست آدمیان عصر ما، به طور فزاینده‌ای در مسیر قطعه قطعه شدن یا تکرار قرار گرفته است (تاجیک، ۲۰۰۷: ۳۳).

با توجه به این ملاحظات، منظومه قدرت در دنیای جدید بسیار متکثر، چند بُعدی و پیچیده شده است و تحولات مختلف در عرصه بین‌الملل نیز بر این پیچیدگی افزوده است. اما از جمله تحولات بزرگی که در نیمه دوم قرن بیستم در عرصه نظام بین‌الملل در منطقه غرب آسیا اتفاق افتاد، وقوع انقلاب اسلامی ایران بود که تلاش داشت نوع نگاه به مناسبات قدرت در حوزه داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی را تغییر دهد. این تغییر نگاه به مناسبات قدرت، بیش از هر چیز برگرفته از ماهیت دینی انقلاب اسلامی ایران بود که در دنیای با رویکرد عمدتاً سکولار، رویکردی الوهی را در حوزه قدرت دنبال می‌کرد. چنین نگرشی منجر به زایش مفهومی با عنوان «اسلام سیاسی در سیاست بین‌الملل» شد و باعث شد که ایران در تنش بین نظام سکولار دولت‌های مدرن و شبکه همراه آن در روابط بین‌الملل، به تفاسیر مذهبی مشخصی از سیاست بین‌الملل دست یابد (احتشامی، ۲۰۱۰: ۷۰) غیر از این انقلاب اسلامی از بدو پیروزی، با دکترین «نه شرقی، نه غربی» نشان داد که با ماهیت منازعه شرق و غرب مشکل دارد و خود را به عنوان راه سومی برای طراحی معرفت‌شناسی قدرت در نظر گرفته است. این گفتمان نه تنها از سوی اندیشه‌های شرقی و اسلامی، بلکه در غرب نیز طرفدار پیدا کرد و نظریه‌پردازان پست‌مدرنی چون میشل فوکو در تبیین انقلاب اسلامی ایران از اصطلاح «ایران، روح یک جهان بی‌روح» یاد کردند و مقاله‌ای با همین عنوان منتشر نمود (فوکو، ۲۰۰۰).

با توجه به مقدمه گفته شده در بالا، پرسشی که این پژوهش در پی پاسخگویی است، این است که انقلاب اسلامی ایران در معرفت‌شناسی جدید به مسأله قدرت چه رویکردهایی جدید و متفاوتی را ایجاد یا ایجاب نمود؟ فرضیه این پژوهش نیز آن است که انقلاب اسلامی در حوزه معرفت‌شناسی قدرت، می‌تواند به سان یک رخداد (مطابق تعبیر آلن بدیو) نگریسته شود که تلاش داشته/ دارد تا مفاهیمی چون عدالت، امت، حمایت از مظلوم/ مستضعف و فرهنگ دینی را جایگزین رویکردهای سکولاریسم

1. Microphysics of power

2. Micro politics

و ماتریالیسم در حوزه معرفت‌شناسی قدرت بنماید و برای نیل به این منظور، گفتمان‌سازی از انگاره «مبارزه/ مقاومت» در مناسبات قدرت در نظام بین‌الملل را به جای «سلطه/ هژمونی» دنبال نموده است. برای اثبات این فرضیه ابتدا اشاراتی به نظریه رخداد با تأکید بر اندیشه آلن بدیو خواهیم داشت و در ادامه ابعاد رخداد انقلاب اسلامی را بر معرفت‌شناسی قدرت به بحث خواهیم گذاشت.

چارچوب نظری: مسأله رخداد و معرفت‌شناسی قدرت

یکی از مفاهیمی که در دیدگاه اندیشمندان حوزه علوم سیاسی و جامعه‌شناسی، می‌تواند مسأله فهم قدرت را تحت تأثیر قرار دهد، مفهوم رخداد^۱ است. رخداد مفهومی است که در نظریه‌های معاصر فلسفه و سیاست توسط متفکرانی چون ادموند هوسرل، مارتین هایدگر، ژیل دلوژ و اسلاوی ژیژک مطرح شد و تضمّنات جدیدی را در حوزه فلسفه سیاست و به تبع آن منظومه قدرت ایجاد کرد. به عنوان مثال مارتین هایدگر در کتاب خود با عنوان رخداد، این مفهوم را در ارتباط با ذات مسأله وجود و هستی انسان ترسیم نموده که خود را از زمانه تاریخ نخستین^۲ به ما نشان داده است و البته امروزه در تجربه و در درون آنجایی که انسان پرتاب شده است خود را نشان می‌دهد. (هایدگر^۳، ۲۰۱۳: ۱۲۲)

همچنین ژيژک در اثر فلسفی خود با عنوان «رخداد؛ سفری فلسفی از طریق یک مفهوم»، سیر تاملات فلسفی/ انسانی را به مانند یک قطار ترسیم می‌کند که ایستگاه‌های مختلفی دارد و در هر ایستگاه این قطار، معنایی از رخداد بر ما آشکار می‌شود که با آنچه شناخت فلسفی نامیده می‌شود، الزاماً مشابهتی ندارد و می‌تواند با «شناخت زندگی» به جای «شناخت فلسفی» قرین باشد. با چنین تعبیری مسأله معرفت‌شناسی قدرت، متناسب با هر ایستگاه، ابعاد معنایی خاص خود را پیدا خواهد کرد. این ابعاد در کتاب ژيژک از افلاطون تا دکارت و هگل را شامل می‌شود و ایده اصلی کتاب چنین مسأله‌ای می‌باشد. (ژيژک^۴، ۲۰۱۴)

در این بین آلن بدیو از فیلسوفانی است که به صورتی متفاوت از آنچه گفته شد، مفهوم رخداد را در حوزه فلسفه سیاسی معاصر صورت بندی نموده است و حتی معتقد است اگر فلسفه معاصر بخواهد مسأله وجود و حقیقت را بازکشف کند و این ماموریت افلاطونی را به انجام برساند، باید به مسأله رخداد توجه نماید. در واقع بدیو در تلاش است تا فلسفه را از چنگال سه‌گرایش فلسفی «سنت هرمنوتیکی»، «فلسفه تحلیلی» و «فلسفه پست مدرن» که به‌زعم وی فلسفه را از درون تهی کرده‌اند نجات دهد. بر همین اساس بدیو درصدد است پس از اینکه اعلام «پایان فلسفه» به مدّ روز اندیشه تبدیل شده بود، به فلسفه در معنای حقیقی آن برگردد و آن را از سفسطه نجات دهد و وجه ممیزه فلسفه را «اعتقاد به

1. Event

2. Inceptual History

3. Heidegger

4. Zizek

وجود حقیقت» بیان کند. پروژه رخداد و سوژه بدیو هم در راستای این رسالت فلسفی او قابلیت تبیین دارد (اسمعیل‌زاده برزی و حیدری، ۲۰۱۵: ۲).

اما برای شناخت مفهوم رخداد در اندیشه بدیو نیاز هست که هستی‌شناسی او ابتدا واکاویده شود. هستی‌شناسی فلسفی بدیو درصدد است به تبیین یک تمایز اساسی پردازد؛ تمایزی که به تعبیر خود او تمایز بین «آنچه هست»^۱ و «آنچه اتفاق می‌افتد»^۲ می‌توان نامید. بدیو برای تشریح مفهوم رخداد از تعبیر دوم استفاده می‌کند و معتقد است که رخداد امری است که در چارچوب قوانین موجود نمی‌گنجد و از آن تخلف می‌کند. با چنین نگاهی مهم‌ترین ویژگی رخداد، نادانسته و پیش‌بینی ناپذیر بودن آن در وضعیت است: «رخداد جایگاهی دارد که از حیث تاریخی، می‌تواند در یک موقعیت منحصر به فرد تعریف شود. چنین موقعیتی گویای کثرت ابعاد مختلف یک رخداد است؛ هر چند که رخداد وابسته به یک موقعیت خاص نیست» (بدیو،^۳ ۲۰۰۶: ۱۷۹).

بدین اعتبار رخداد در وهله اول نوعی گسست در معرفت وضعیت است. چیزی بیرون از اعمال قاعده و عرف؛ چیزی بیرون از معنای مستقر و جا افتاده که اگر در شرایطی قرار گیرد، می‌تواند خود معنا و قاعده تازه تولید کند. بدیو در این خصوص معتقد است: «رخداد به سان بخشی از موقعیتی است که از الگوهای زبانی تثبیت شده تبعیت نمی‌کند و شکلی تصادفی به خود می‌گیرد. بدین اعتبار رخداد صرفاً شاخصی در گستره مفهوم وجود است و نمایندگی دانش مستقر را عهده‌دار نخواهد بود» (بدیو، ۲۰۰۶: ۳۵۳) با چنین نگرشی شاید بتوان گفت رخداد یک لحظه خاص است که در عین در برداشتن نوعی حقیقت فلسفی، با آنچه در موقعیت رخداد مسلط شده، می‌تواند گلاویز شود.

بدیو برای عینی‌تر شدن مسأله رخداد، از فلسفه مارکسیسم مثال می‌آورد و مثلاً به این پرسش اساسی می‌پردازد که آیا کارخانه هنوز هم مکانی استراتژیک برای مبارزات سیاسی منطبق با نظریه مارکسیسم می‌باشد یا خیر؟ در پاسخ به این پرسش بدیو مارکسیسم را فرضیه‌ای از «سیاست عدم سلطه» یعنی سیاست منهای دولت و تعیین مهم‌ترین مکان‌های رویداد مدرنیته می‌داند؛ مکان‌هایی که تکنیک قدرت در آنها در شکل حداکثر است؛ یعنی مکان‌های کارگری. از نظر بدیو مارکس اولین کسی بود که چنین واقعیتی را در محیط کارخانه درک کرد؛ در زمانی که هنوز کارخانه‌ها نمی‌توانستند الگوی بازنمایی تاریخی در درک مناسبات سیاست و قدرت باشند. بدیو با تأکید بر چنین رویکردی درصدد نشان دادن آن است که همواره سیاست بر مبنای الگوی رایج قدرت معنا پیدا نکرده و این خود مثالی عینی برای درک مفهوم رخداد در گستره سیاست می‌باشد (بدیو، ۲۰۱۵: ۴-۵) البته از نظر بدیو اگرچه مارکسیسم امروز قدرت خود را به عنوان یک مرجع گفتمانی - که از نظر تاریخی با جنبش کارگری، تشکیل دولت‌های سوسیالیستی و جنگ‌های آزادی‌بخش ملی گره خورده بود - از دست داده

1. What is
2. What happens
3. Badiou

است. اما ما می‌توانیم به جای ابژه‌های واکنشی این بحران مارکسیسم، سوژه‌های آن باشیم (بدیو، ۲۰۱۵: ۴۵). طبیعتاً در چنین نگرشی سوژه‌ها می‌توانند پدیده رخداد در سیاست و معادله قدرت را متفاوت رقم بزنند.

در اینجا است که بدیو با شناخت منسجمی که از منظومه و معرفت‌شناسی قدرت دارد، بر مسأله مقاومت در مقابل اشکال قدرت تأکید نموده و معتقد است برای رسیدن به حقیقت باید «بخش پنهان»^۱ در مناسبات سیاست و قدرت را دنبال کرد. بخش پنهان در دیدگاه بدیو دلالت بر عناصر ناموجود و ناشناخته‌ای در رویه حقیقت دارد که در نظر گرفته نشده است. نمونه‌ای از این بخش پنهان، می‌تواند وجود و کنشگری زنان در جامعه عمیقاً مردسالار باشد. از نظر بدیو، شناخت و تعامل با بخش‌های حذف‌شده یا به حاشیه رانده‌شده جامعه برای هر پروژه سیاسی رهایی‌بخش بسیار مهم است. در این زمینه، این رخداد را می‌توان به عنوان لحظه‌ای از پتانسیل انقلابی در نظر گرفت؛ جایی که بخش پنهان به خط مقدم آورده می‌شود و می‌تواند به‌طور بالقوه وضعیت را تغییر دهد. بدین ترتیب مفهوم بخش پنهان فقط یک ایده فلسفی انتزاعی نیست؛ بلکه پیامدهای سیاسی نیز دارد و بر همین اساس است که برای بدیو، حقیقت، عمل رسیدن به غیرممکن‌ها و بیرون کشیدن امکانات جدید است. این ظهور امکانات جدید در گستره سیاست قابلیت تجلی دارد و البته زمانی است که دلالت بر یک عمل جمعی فکری داشته باشد از نظر بدیو، این بدان معناست که یک رخداد تنها در صورتی می‌تواند سیاسی باشد که نقطه آغازین آن جمعی باشد (سahین^۲، ۲۰۲۴: ۱۶۷-۱۳۵).

کاربست چارچوب نظری و تجزیه و تحلیل یافته‌ها

با توجه به آنچه از چارچوب نظری این پژوهش گفته شد، در ادامه بایستی بررسی شود که چگونه وقوع انقلاب اسلامی و گفتمان حاکم بر آن، به مثابه رخداد در مقابل معرفت‌شناسی قدرت مستقر در سطح نظام بین الملل خود را نشان داد. در واقع در اینجا فرض اساسی ما برای پیشبرد این مسأله آن است که به نظر می‌رسد رخداد انقلاب اسلامی ایران منطبق با هستی‌شناسی بدیو (که در بالاتر به آن اشاره شد)، بیش از توجه به «آنچه هست»، به «آنچه باید باشد» نظر افکند و بر مبنای تفسیر مفهوم رخداد بدیو امری بود که در چارچوب قوانین موجود نمی‌گنجید و از آن تخلف نمود. به واقع اگر در تبیین مفهوم رخداد بدیو، بر مولفه اتفاق یا پدیده غیرمنتظره و دگرگون‌کننده تأکید وجود دارد، انقلاب اسلامی نیز پدیده‌ای پیش‌بینی‌ناپذیر توسط برخی نظریه‌پردازان انقلاب نامگذاری شد^۳. بدین ترتیب گفتمان

1. Hidden Part

2. Sahin

۳. به عنوان مثال تدا اسکاچپول (که از نظریه‌پردازان بزرگ انقلاب‌ها است) معتقد بود: «انقلاب ایران، موردی از انقلاب اجتماعی بود که غیرقابل انتظار برای کلیه تئوری‌پردازان انقلاب بود. واقعیت این است که شما نمی‌توانید حتی یک تئوری‌پرداز را در هر

انقلاب اسلامی به مثابه رخداد بدیو، در وهله اول نوعی گسست و شکاف در معرفت وضعیت بود و چیزی بیرون از اعمال قاعده و عرف، و یا چیزی بیرون از معنای مستقر و جا افتاده نظام بین الملل بود که می توانست خود معنا و قاعده تازه تولید کند. به عبارت دیگر انقلاب اسلامی در چارچوب نظریه مقاومت در نظریات قدرت، بخش پنهان یا عنصر ناموجودی را به ویژه در صحنه نظام بین الملل نمایندگی کرد که ترتیبات مرتبط با گفتمان مقاومت منطقه‌ای در گفتمان راهبردی انقلاب اسلامی نیز از همین بستر برخاسته است. به هر روی در ادامه با نوعی تقسیم‌بندی موضوعی، سه حوزه «رخداد انقلاب اسلامی و تحول در ابعاد نظری قدرت»، «رخداد انقلاب اسلامی و تحول در ابعاد سیاسی قدرت» و «رخداد انقلاب اسلامی و تحول در ابعاد فرهنگی قدرت» مورد بررسی قرار می‌گیرد.

رخداد انقلاب اسلامی و تحول در مبانی نظری قدرت

یکی از رویکردهای اصلی انقلاب اسلامی به مناسبات قدرت در نظام بین الملل، تلاش برای تغییر نوع فهم از قدرت بود. در واقع انقلاب اسلامی، سعی کرد که بخش‌های پنهان از نظریه قدرت را بازآفرینی و آشکار نماید که به ویژه در احیای مفهوم عدالت در نظام بین الملل و شکستن رویکرد سلسله‌مراتبی به قدرت می‌توانست خود را نشان دهد و از این حیث جهت‌دهی به نوعی رخداد را دنبال می‌نمود.

تأکید بر گفتمان عدالت دینی در مقابل گفتمان استعماری و آنارشیک در نظریه قدرت در روابط بین الملل

یکی از تعارضات بنیادین گفتمان انقلاب اسلامی با گفتمان غرب، نگاه به نظام بین الملل به مثابه عرصه‌ای برای تحقق عدالت به جای هژمونی‌طلبی و استعمارطلبی است. در واقع، آنچه از نظریات بین‌المللی مستفاد می‌شود، قدرت‌محوری است که در آن دولت‌ها تلاش دارند از طریق بیشینه‌سازی قدرت خود، منافع و اهداف ملی را به بهترین نحو تأمین کنند. یعنی دولت‌ها در فضای آنارشیک نظام بین‌الملل با اتکا به اصل خودیاری، درصدد افزایش توان و قدرت خود هستند تا از طریق آن هدف رسیدن حداکثری به منافع ملی را دنبال کنند و تحقق این مهم با تکیه بر اصل بقا و با تأکید بر توسعه خارج از مرزهای سرزمینی محقق می‌شود (کرمی، اقارب‌پرست و شفیع سرورستانی، ۲۰۲۲: ۴۹-۵۰). اما برون‌داد چنین فضایی در سطح نظام بین‌الملل بر مبنای اتخاذ راهبرد سیاست قدرت، بسط ناعدالتی و نابرابری و بقای اقویا در برابر ضعف‌است. لذا گفته می‌شود ساختار نظام بین‌الملل، بر مبنای الگوی رفتاری قدرت‌های بزرگ شکل گرفته و قدرت‌های کوچک و متوسط و حتی بازیگران غیردولتی چندان نقشی در شکل‌دهی به ساختار نظام بین‌الملل ندارند؛ این موضوع به معنای تعمیق ساختارهای نابرابر در سطح نظام بین‌الملل و بازتوزیع آن در سطح کارگزاران است. شکاف شمال- جنوب، جنبش‌های

اجتماعی ضدسرمایه‌داری، جنبش‌های ضدنژادپرستی در غرب و ظهور گروه‌های تندرو جهادی ضدغربی و افزایش نفرت عمومی در سطح جوامع اسلامی از غرب، آبخور این نوع از الگوی روابط قدرت‌پایه است که هر روز بشریت را از آرمان عدالت دور می‌سازد.

اما وقوع انقلاب اسلامی در چارچوب هستی‌شناسی نظریه رخداد، به آنچه باید باشد نظر افکند و مسئله تحقق عدالت در صحنه‌ی بین‌المللی را به یکی از دغدغه‌های اصلی اندیشمندان تبدیل کرد. دغدغه عدالت در گفتمان انقلاب اسلامی دارای دو مشخصه کلیدی بود که به نسبت دیگر نظریات مبتنی بر عدالت در اندیشه غرب و به‌ویژه اندیشه‌های مارکسیستی در بلوک شرق، می‌توانست به سان یک رخداد خود را نشان دهد. به‌طوری‌که در مشخصه اول، عدالت در گفتمان انقلاب اسلامی از روح معنویت و دین برخاسته بود و مصداق آیاتی از قرآن کریم بود که حتی هدف ارسال پیامبران را تحقق عدالت برشمرده است.^۱ چنین نگرش دینی در نظریات عدالت در مکتب مارکسیسم مفقود است و روح عدالت در مکتب مارکسیسم، غیردینی و حتی ضددینی به تصویر کشیده شده است. اما مشخصه دوم گفتمان عدالت در انقلاب اسلامی و کاربست آن در معرفت‌شناسی قدرت، تکیه گفتمان انقلاب اسلامی بر نظریه مقاومت در برابر سلطه قدرت‌مدارانه بود. در واقع پیوند گفتمان مقاومت به گفتمان عدالت یکی از نوآوری‌هایی بود که از سوی بنیانگذار انقلاب اسلامی انجام شد. گفتمان عدالت به‌مثابه نظام معنایی از یک سری عناصری تشکیل یافته که قوام‌دهنده‌ی آن بوده و به رفتار و کردار سیاست مقاومت معنا می‌بخشند. این عناصر گفتمانی عبارتند از: صلح‌طلبی مثبت، حمایت از مسلمانان و مستضعفان، ظلم‌ستیزی و استکبارزدایی، تجدیدنظرطلبی و شالوده‌شکنی نظام بین‌الملل (دهقانی فیروزآبادی، ۲۰۰۹: ۱۷۳).

البته برخی از این عناصر گفتمانی ایجابی و برخی دیگر سلبی هستند. اما آنچه مهم است این است که در گام اول گفتمان مقاومت، در پی نفی و شالوده‌شکنی مؤلفه‌های شکل‌دهنده به قدرت در نظام بین‌الملل بوده (عناصر سلبی گفتمان عدالت) و در صورت موفقیت در صدد استقرار نظم عدالت‌محور می‌باشد (عناصر ایجابی گفتمان عدالت). لذا می‌توان گفت میان عدالت، قدرت و مقاومت نوعی رابطه‌ی معنادار وجود دارد. بدین اعتبار گفتمان مقاومت نوعی گفتمان رهایی بخشی و متفاوت از معرفت‌شناسی‌های مدرن و پست مدرن از قدرت بوده و گسست از نظم مسلط را طنین‌انداز می‌کند و سیاست مقاومت را جایگزین سیاست قدرت می‌نماید.

توجه بر نگرش شبکه‌ای به قدرت در برابر رویکرد سلسله‌مراتبی به قدرت

یکی از ابتکارات انقلاب اسلامی، شالوده‌شکنی از حوزه نگرش سلسله‌مراتبی به قدرت به سمت نگرش شبکه‌ای به آن است. شاید مهم‌ترین نمود چنین رویکردی را بتوان در شعارهای انقلاب اسلامی نظیر «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی» دید. در واقع این شعار زمانی مطرح شد که جهان در سیطره

۱. نظیر آیه ۲۵ سوره حدید «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ».

دو قطب بزرگ قدرت یعنی آمریکا و شوروی به سر می‌برد و این دو کشور به صورت سلسله‌مراتبی به سایر کشورها، اعمال سلطه داشتند و یا آنها را در ذیل بلوک خود تعریف می‌کردند. اما در کلام امام خمینی (ره) این معیار سلسله‌مراتبی قدرت و این‌که ایران در زیر سلطه یکی از این دو قطب تعریف شود، زیر سوال می‌رود. مثلاً ایشان در همان سال‌های اول پیروزی انقلاب اسلامی و در دیدار با اعضای سازمان جنبش امل لبنان بیان نمودند: «ما با هیچ کدام از ابرقدرت‌ها و قدرت‌ها سرسازش نداریم، نه تحت سلطه آمریکا می‌رویم و نه زیر بار شوروی. ما مسلمانیم و می‌خواهیم زندگی کنیم. ما می‌خواهیم زندگی فقیرانه داشته باشیم، ولی آزاد و مستقل باشیم. ما این پیشرفت و تمدنی که دستان پیش‌اکنون دراز باشد را نمی‌خواهیم» (خمینی (امام)، ۲۰۰۶، جلد ۱۵: ۳۴۰-۳۳۹).

با چنین رویکردی انقلاب اسلامی به مثابه یک رخداد، درصدد بازتوزیع قدرت در صحنه بین‌المللی بود و این بازتوزیع از طریق تغییر در نگرش به قدرت از سوی بازیگران قابل تحقق بوده است. این تغییر نگرش از طریق مشارکت بازیگران حاشیه‌ای، انحصارزدایی قدرت از بازیگران اصلی به سمت تمامی بازیگران، تغییر جهت قدرت از پایین به بالا به جای جهت بالا به پایین آن صورت می‌پذیرد. بنابراین می‌توان گفت انقلاب اسلامی معادلات قدرت ساختاری را به هم ریخته و روایتی نو و جدید از روابط قدرت میان دولت‌ها و بازیگران دیگر در عرصه بین‌الملل را نمایند که می‌توان عنوان رویکرد شبکه‌ای را به روابط قدرت منبعت از انقلاب اسلامی نامید. در این رویکرد دیگر نشانی از مظاهر سنتی قدرت نبوده؛ بلکه شبکه‌ای از روابط است که می‌توان آن را بیانگر همان ساختار «امام-امت» دانست؛ ساختاری که مرز در آن جایگاهی نداشته و امام، شخصیت و کارکردی فرامرزی دارد. بنابراین می‌توان گفت انقلاب اسلامی تحولی ژرف در مفهوم قدرت به عنوان یک امر ایستا به وجود آورد و آن را از یک امر ساختاری سلسله‌مراتبی خارج کرده و حالتی شبکه‌ای به آن داد (بیات، ۲۰۱۹). حتی همزمان با ظهور این رویکرد نوین به قدرت بود که فوکو نظریه‌ی خود را در این مورد ارائه داد. وی به تأسی از انقلاب اسلامی تلاش کرد مفهوم قدرت را موردبازاندیشی قرار دهد. وی در خصوص مفهوم و چیستی قدرت، درک سلسله‌مراتبی ساده را رد کرده و معتقد بود قدرت یک مفهوم ساده‌ی ابلاغی از بالا به پایین و دستوری نیست، بلکه در شبکه‌ای از روابط درهم پیچیده، ساری و جاری قرار دارد؛ همان چیزی که ساختار جامعه را تعیین و آن را مشروع می‌کند. قدرت در این مفهوم، ریشه در لایه‌های مختلف تعاملات اجتماعی و زبانی (مفاهیم) دارد. به عبارت دیگر، اعمال قدرت به شکل یک بردار خطی رو به پایین اجرا نمی‌شود، بلکه به اصطلاح در یک ظرف گفتمانی شکل گرفته و معنا می‌یابد (نوابخش و کریمی، ۲۰۰۹: ۴۹). دیدگاه فوکو نشان می‌دهد که تا چه میزان میان رویکرد انقلاب اسلامی و مقاومت و نگاه وی به مقوله‌ی قدرت انطباق و هم‌نشینی وجود دارد.

البته غیر از فوکو، در اندیشه ژیل دلوز نیز روایت نسبتاً مشابهی از جهت نقد رویکرد سلسله‌مراتبی سرمایه‌داری غرب به دولت و تأکید بر شبکه‌های قدرت وجود دارد. بر این اساس در روایت دلوز، دولت در سیر تطور خود در مرحله سرمایه‌داری متأخر، با ظهور تکنولوژی‌های ارتباطی و رایانه‌ای، افراد را به

صورت کالاهایی درآورده که دارای یک شماره مخصوص می‌باشند؛ به طوری که هر لحظه می‌تواند آنها را در هر نقطه‌ای که باشند، پیدا کرده و بر آنها اعمال کنترل نماید و از این طریق، مانع از ایجاد خطوط گریز و قلمروزدایی شود. در این نظام نه تنها رفتار فرد، بلکه اندیشه درونی وی نیز تحت کنترل است (ملکی فر و همکاران، ۲۰۲۲: ۱۸۲-۱۸۱). بدین ترتیب در روایت دلوز، ریزوم‌های قدرت (که استعاره از ریشه‌های فرعی سیاست می‌تواند باشد) نگاهی غیرسلسله مراتبی به قدرت در شکل کلاسیک آن وارد می‌کند و چالش‌های تمرکز صرف بر مرکزگرایی در فهم معادله قدرت را بر ما نشان می‌دهد. شاید بتوان گفت از برخی جهات مرتبط با معرفت‌شناختی قدرت، تلاشی که انقلاب اسلامی در معادله قدرت دنبال می‌کرد، مبتنی بر همین مسأله شکسته شدن سلسله مراتب قدرت و فهم ریزوم‌های قدرت و دادن سوژگی سیاسی به سایر بازیگران دخیل در امر قدرت بوده است.

رخداد انقلاب اسلامی و تحول در ابعاد سیاسی منظومه قدرت در روابط بین‌الملل

همچنان که سابقاً گفته شد در اندیشه بدیو، رخداد نوعی گسست در معرفت وضعیت است. چیزی بیرون از اعمال قاعده و عرف، چیزی بیرون از معنای مستقر و جا افتاده که اگر در شرایطی قرار گیرد، می‌تواند خود معنا و قاعده تازه تولید کند. در گفتمان انقلاب اسلامی نیز سعی بر آن بود که ابعاد سیاسی منظومه مسلط قدرت، از معنای مستقر خارج شده و معناهای تازه‌ای بازتولید شود. در زیر مهم‌ترین نشانه‌های این مسأله به بحث گذاشته می‌شود.

تأکید بر دولت اسلامی و امت‌باوری در برابر دولت‌محوری به سبک قرارداد وستفالی

یکی از نمادهای سلطه نگرش قدرت‌محور در نظام بین‌الملل کنونی، وجه دولت‌محوری آن است که برگرفته از قرارداد وستفالی به ظهور دولت است؛ قراردادی که ظهور دولت در شکل مدرن غربی آن را زمینه‌سازی کرد. نتیجه چنین رویکردی این شد که قدرت در جهان مدرن، زاییده دولت مدرن شود؛ به عبارتی ظهور دولت مدرن و بقای آن در نظام بین‌الملل کنونی ایجاب می‌کند که قدرت‌محوری، پایه و اساس روابط میان دولت‌ها باشد. در این رویکرد، هر دولت به دنبال تأمین منافع ملی خود برمی‌آید و حتی در رویکردهای رئالیستی در روابط بین‌الملل، اصل خودیاری^۱ به عنوان مبنای اولیه کنش هر دولت در نظر گرفته می‌شود.

اما در گفتمان انقلاب اسلامی و اندیشه‌های امام خمینی (ره) چنین رویکردی مورد پذیرش نبود و ایشان از نوعی «دولت اسلامی واحد» یاد می‌نمودند که از سه مفهوم «وحدت»، «جمهوری آزاد» و «اسلام» شکل گرفته که زیر سلطه بیگانگان نباشند و این همان چیزی است که بعدها در چارچوبه گفتمان انقلاب اسلامی، در قالب مفهوم «تشکیل جبهه متحد اسلامی» معنا یافت. امام خمینی (ره) در همین خصوص ابراز داشتند که «و شما ای مستضعفان جهان و ای کشورهای اسلامی و مسلمانان

1. Self-Help

جهان بپاخیزید... و در زیر پرچم پرافتخار اسلام مجتمع و با دشمنان اسلام و محرومان جهان به دفاع برخیزید و به سوی یک دولت اسلامی با جمهوری‌های آزاد و مستقل به پیش روید که با تحقق آن، همه مستکبران جهان را به جای خود خواهید نشاند» (خمینی(امام)، ۲۰۰۶، جلد ۲۱: ۴۴۸).

نتیجه منطقی چنین رویکردی، تمرکز بر امت‌محوری به جای دولت‌باوری بود که به سبک قرارداد و ستفالی در نظام بین‌الملل ایجاد شده بود و حتی راه برون رفت از کاهش آثار سلطه در روابط دولت‌ها، تأکید بر امت به جای دولت بود. البته تئوریزه کردن مفهوم «امت» به عنوان یک سطح تحلیل نوین در روابط بین‌الملل، نیازمند بسط و گسترش نظریه‌ی اسلامی روابط بین‌الملل می‌باشد. در واقع، از منظر هستی‌شناختی، نظریه‌ی اسلامی روابط بین‌الملل، امت را به عنوان مبنای تحلیل خود (به جای مفهوم دولت-ملت) قرار داده است. واکاوی آرا و بیانات امام خمینی(ره) نشانگر آن است که اصل امت‌محوری و فراملی‌اندیشی در منظومه‌ی فکری ایشان از جایگاه کانونی و محوری برخوردار می‌باشد و درواقع، امنیت‌سنجی فقط با اتکا به ابزارها و منابع محصور در سرزمین و مرزهای ملی صورت نمی‌گیرد؛ بلکه امنیت ملت به عنوان جزئی از پیکره‌ی تجزیه‌ناپذیر امت تلقی شده و امنیت و ناامنی آن از هم ناگسستگی هستند. تأمین منافع و مصالح امت و ترجیح آن بر مصالح ملت و تعیین وظایف و مسئولیت‌های فراملی برای دولت‌های اسلامی نقطه‌ی ثقل اندیشه‌ی ایشان را تشکیل می‌دهد.

اما سؤال اساسی این است که گفتمان انقلاب اسلامی چرا از سنت امت‌محور به جای دولت-ملت‌محور و ستفالی حمایت می‌کند. به نظر می‌رسد امت‌محوری پاسخی به مناسبات قدرت‌محوری باشد که در قالب الگوی دولت‌ملتی در جهان شکل گرفته و جهان را به دولت‌های مختلف با حاکمیت‌های جداگانه تقسیم کرده است. لذا مقاومت در این بستر به این معناست که در نظام بین‌الملل دولت‌پایه بر مبنای نظم و ستفالیایی، بازتولید مناسبات قدرت ناعادلانه بوده و نمی‌تواند صلح پایدار را به وجود آورد. لذا مقاومت دائمی در جهت تغییر این مناسبات شکل می‌گیرد که این مقاومت در قالب گروه‌ها و جریان‌های مختلف اسلامی نمود و بروز پیدا می‌کند. بنابراین زمانی که خداوند در آیه شریفه‌ی «إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ» (سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۹۲) همگان را به عنوان «امت واحد» تلقی می‌کند، سطح تحلیل و نگرش فراتر از دولت‌پایگی به نظر می‌رسد. لذا یکی از ویژگی‌های گفتمان انقلاب اسلامی، مقاومت در برابر ساختارهای قدرت دولت‌پایه بوده و پذیرش «امت‌پایگی» از جهت مقاومت در برابر این ساختار قدرت‌پایه قابل تبیین است.

توجه بر روایت سیاسی اسلام در مقابل روایت عرفی از اسلام

از دیگر تعارضات بنیادین گفتمان انقلاب اسلامی با نظام‌های عرفی‌گرای غربی، ورود اسلام به ساخت سیاسی و عملی نظام‌سازی بود. درواقع، انقلاب اسلامی به عنوان یک تحول بزرگ در تاریخ ایران و نقطه عطفی در تاریخ جهان و منطقه، بازتاب اصول و قواعد فقهی و مبانی نظری نوعی از نگرش اسلامی است. ایدئولوژی انقلاب اسلامی که از آموزه‌ها و ارزش‌های اصیل اسلامی ریشه گرفته،

بنیادهای نظری و عملی سیاست‌های نظام جمهوری اسلامی در حوزه‌های مختلف از جمله گفتمان مقاومت می‌باشد. از جمله این مبانی مقوم سیاست مقاومت محور جمهوری اسلامی ایران، احیای دین اسلام در قالب پیوند دین و سیاست بود که موجب تمایز گفتمان انقلاب اسلامی با سایر انقلاب‌های جهان شده بود (جاودانی‌مقدم، ۲۰۰۹: ۶۸).

در واقع، گفتمان انقلاب اسلامی حاصل مفصل‌بندی نشانه‌های اسلامی و مدرن حول دال مرکزی حکومت اسلامی با ابتنای بر ولایت فقیه است که در قالب پارادایم اسلام سیاسی قابل فهم می‌باشد (نباتیان، ۲۰۲۱: ۱۰) البته قبل از انقلاب اسلامی، هاله‌ای از افکار الحادی تحت تأثیر قطب‌بندی قدرت ایدئولوژیک نظام بین‌الملل بر اذهان مردم جهان سایه افکنده بود. ایدئولوژی‌های سکولار سرمایه‌داری و مارکسیستی معتقد بودند که دین نقش پاسخگویی و کارآمدی خود به نیازهای جامعه را در عصر مدرن از دست داده است. با پیروزی انقلاب اسلامی و ظهور اندیشه‌های دینی به عنوان منبع الهام- بخشی و آزادی که تمام حوزه‌های سیاسی، اقتصادی و ... را در بردارد احیا شد و محور فعالیت‌های سیاسی گروه‌ها، نهضت‌ها و دولت‌های مختلفی قرار گرفت (جاودانی‌مقدم، ۲۰۰۹: ۷۶).

البته گفتمان مقاومت حامل اندیشه‌ی رهایی‌بخشی در سیاست بین‌الملل نیز شد که این مفهوم نیز در قالب نظریات انتقادی روابط بین‌الملل مورد توجه قرار گرفته بود، آنجا که «کن بوث»^۱ که جزو نحله‌ی نظریات «مکتب ولز»^۲ و به عبارتی «بازاندیش‌گرا»^۳ به جریان اصلی روابط بین‌الملل هستند، از «رهایی» جهت تعریف امنیت استفاده کرده و به معنای برخورداری از اختیار و حق انتخاب در چارچوب فرصت‌های برابر و به حداقل رسیدن مقاومت‌ها در راه نیازمندی‌های بشری تعریف شده است. بوث می‌گوید قدرت و نظم عوامل مناسبی برای تشریح و تبیین امنیت نیستند؛ زیرا کسب آن‌ها همواره با هزینه‌های دیگری همراه خواهد بود؛ در حالی که رهایی ایجادکننده‌ی امنیت واقعی است و از لحاظ نظری رهایی با امنیت برابر است (عبدالله‌خانی، ۲۰۱۰: ۲۱۰-۲۰۹).

به هر روی با در نظر گرفتن نظریه بوث می‌توان درک کرد که انقلاب اسلامی به‌عنوان آموزه‌ای رهایی‌بخش توانست در قالب مقاومت اسلامی و ارائه‌ی قرائت نوینی از اسلام، در برابر ساختارهای قدرت حاکم بر نظام بین‌الملل ایستادگی کرده و قدرت‌زا و امنیت‌زا باشد. عنصر رهایی در گفتمان مقاومت می‌تواند به عنوان یک «استراتژی مبارزه» در برابر قدرت ساختاری جهانی معرفی شود.

البته غیر از تأکید انقلاب اسلامی بر روایت سیاسی اسلام، یکی از ابداعاتی که بعد از وقوع انقلاب اسلامی خود را نشان داد، تأکید بر ظرفیت‌های فقه سیاسی شیعه و به تعبیری دیگر اسلام سیاسی فقه‌ای بود. در اسلام سیاسی فقه‌ای، نگاه به فقه با نگاه به جامعه کنونی، حکومت، سیاست و مدیریت نظام اسلامی ارتباط دارد و هم متوجه آینده، تمدن اسلامی و اداره جامعه بشری است. در چنین حالتی

1. Ken Booth

2. Welsh School

3. Reflectivism

فقه باید عهده‌دار راهبردها، قوانین، برنامه‌ها و احکام هدایت فرد، جامعه و تاریخ باشد و نقطه عطف تثبیت اسلام سیاسی فقه‌ای نیز طرح مسأله ولایت فقیه بود (جلیوند و سرخیل، ۲۰۱۹: ۱۶۵-۱۶۴) با طرح مسأله ولایت فقیه، بنیان نگاه سیاسی انقلاب اسلامی، بر مبنای نظریه ولایت مبتنا گذاشته شد؛ نظریه‌ای که خاستگاهی دینی داشت و در عصر سکولاریسم و حاکمیت عرفی‌گرایی در مناسبات قدرت در نظام بین‌الملل، می‌توانست الگوی جدیدی را برای سیاست و قدرت در نظام بین‌الملل مطرح کند.

توجه بر حاکمیت مستضعف در برابر حاکمیت مستکبر

مستکبر به‌عنوان نماد و مظهر روابط قدرت در جهان قدرت‌پایه مطرح می‌باشد که تلاش دارد با ناعدالتی مستضعفین و مظلومان را تحت سلطه‌ی خود قرار داده و روابطی مبتنی بر سلطه شکل دهد. لذا مقاومت تلاش دارد با حمایت از مستضعفین، در مقابل این روابط قدرت سلطه‌گرایانه ایستادگی کرده و مقاومت را به‌عنوان یک «استراتژی مبارزه» در برابر قدرت مسلط جلوه‌گر سازد. بنابراین می‌توان گفت حمایت از این گروه‌ها و جنبش‌ها، جزو جدایی‌ناپذیر مقاومت در برابر نظام سلطه‌گر قدرت‌پایه می‌باشد. در واقع می‌توان گفت یکی از رسالت‌های انقلاب اسلامی و گفتمان مقاومت، حمایت از مستضعفین، نهضت‌های آزادیبخش و جنبش‌های اسلامی است. اهمیت این وظیفه و رسالت آنچنان زیاد است که به‌عنوان یک اصل در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مورد توجه قرار گرفته است. در اصل ۱۵۴ تصریح شده است: «جمهوری اسلامی ایران سعادت انسان در کل جامعه‌ی بشری را آرمان خود می‌داند و استقلال و آزادی و حکومت حق و عدل را حق همه مردم جهان می‌شناسد. بنابراین در عین خودداری کامل از هرگونه دخالت در امور داخلی ملت‌های دیگر، از مبارزه‌ی حق‌طلبانه‌ی مستضعفین در برابر مستکبرین در هر نقطه از جهان حمایت می‌کند». در واقع، عدالت‌محوری در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران به دفاع از مسلمین محدود نمی‌شود؛ بلکه افزون بر این، دولت جمهوری اسلامی ایران در چهارچوب مصالح بشری و اسلامی نسبت به سعادت و سرنوشت مستضعفان و مظلومان و حمایت از نهضت‌های آزادی‌بخش نیز مسئولیت دارد؛ زیرا این مسئولیت را قانون اساسی کشور تعیین نموده است. در منطق انقلاب اسلامی، عدالت در یک کشور تحقق نخواهد نیافت، مگر اینکه در تمام جهان عدالت جاری گردد. لذا در اینجا است که مسئله‌ی حمایت و پشتیبانی از مستضعفین عالم معنا و مفهوم می‌یابد (جاوید و محمدی، ۱۳۷۰: ۷۷).

با چنین نگاهی آنچه در اینجا مهم است، وجه در مرکزیت قرار گرفتن گروه‌ها، جنبش‌ها و طبقاتی است که به جای مرکز قدرت در حاشیه روابط قدرت قرار گرفته‌اند و این موضوعی است که در گفتمان انقلاب اسلامی نیز بر آن تأکید شده است. در واقع، خارج شدن از روابط انقیادگونه و تحت ستم از طریق اتخاذ مقاومت در برابر قدرت مسلط، راهبردی است که هم در گفتمان انقلاب اسلامی و هم در رویکرد فوکو بر آن تأکید شده است.

نفی مشروعیت رژیم صهیونیستی

مبارزه با صهیونیسم و رژیم صهیونیستی و اولویت‌دهی به فلسطین، یکی دیگر از ویژگی‌های گفتمان انقلاب اسلامی است. از نظرگاه انقلاب اسلامی، رژیم صهیونیستی، نماد بی‌عدالتی و تبعیض نژادی در نظام بین‌الملل معاصر به‌شمار رفته و رژیمی است که بر اساس اشغال و غصب سرزمین ملت فلسطین توسط قدرت‌های بزرگ استعماری در قلب جهان اسلام برپا شده است. بنابراین، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بر پایه‌ی نفی و قطع رابطه با رژیم صهیونیستی استوار می‌باشد. امام خمینی (ره) در این باره چنین می‌فرماید:

«ما اسرائیل را رد خواهیم کرد و هیچ رابطه‌ای با او نخواهیم داشت. او دولت غاصب است و با ما دشمن».

مقام معظم رهبری (مدظله‌العالی) نیز در این رابطه تصریح می‌فرماید:

«مبارزه با صهیونیسم و حامیان‌ش از ارکان اصلی سیاست‌های راهبردی جمهوری اسلامی است».

در واقع تقویت مبارزه با صهیونیسم و احیای موضوع فلسطین به‌عنوان مسئله‌ی اول جهان اسلام بعد از پیروزی انقلاب اسلامی باعث شد که اولاً گروه‌های اسلام‌گرای فلسطینی و غیرفلسطینی جهاد را تنها راه آزادی قدس بدانند. ثانیاً انقلاب اسلامی ایران در رویکرد ایدئولوژیک رهبران و مردم مسلمان منطقه در مبارزه با صهیونیسم نیز اثرگذار بود؛ به‌گونه‌ای که تفکرات پان‌عربیستی یا کمونیستی جای خود را به تفکرات اسلامی دادند. ثالثاً اقدامات جمهوری اسلامی ایران در قبال فلسطین و مبارزه با صهیونیسم (تبدیل کنسولگری رژیم صهیونیستی به سفارت فلسطین، اعلام آخرین جمعه ماه مبارک رمضان به عنوان روز قدس، مخالفت با روند سازش در خاورمیانه و ...) سبب شد که آرمان آزادی قدس و فلسطین و مبارزه با رژیم صهیونیستی به مهم‌ترین دغدغه‌ی مردم منطقه تبدیل شود (جاودانی مقدم، ۲۰۰۹: ۷۹-۷۸). این مهم بعد از عملیات طوفان الاقصی در ۷ اکتبر سال ۲۰۲۳ و حملات گسترده رژیم صهیونیستی به غزه، ابعاد بین‌المللی گسترده‌ای را به خود گرفت و از یک مسأله مرتبط با جهان اسلام، تبدیل به یک دغدغه جهانی در افکار عمومی شد. به‌طوری که دغدغه توقف حملات و کشتار مردم فلسطین و غزه، غیر از افکار عمومی و فضای سایبری در سطح بین‌المللی، به دانشگاه‌های آمریکا هم رسید و این نشان از آن داشت که مسأله فلسطین و غزه دیگر یک مسأله جهان اسلام نبود و تبدیل به یک دغدغه انسانی، حقوقی و در عین حال اخلاقی در سطح بین‌المللی شده است. بدین ترتیب آنچه که در گفتمان انقلاب اسلامی توانست به نظام دانایی مقاومت معنا ببخشد، مبارزه با صهیونیسم با محوریت فلسطین بود. درواقع مسئله‌ی فلسطین به‌عنوان دال مرکزی گفتمان مقاومت توانست دیگر عناصر خرده‌گفتمان مقاومت را گرد هم آورده و با معنا بخشی به آن، حرکتی عظیم را شکل دهد.

رخداد انقلاب اسلامی و تحول در ابعاد فرهنگی قدرت

رخداد انقلاب اسلامی در مبانی فرهنگی قدرت در نظام بین‌الملل هم گسستی ایجاد نمود و از این حیث حامل این ویژگی رخداد بدیو بود که نوعی حقیقت جدید را ایجاد نماید. مهم‌ترین شواهد مرتبط با این مسأله عبارت بود از:

تأکید بر ظلم‌ستیزی در برابر فرهنگ سلطه‌طلبی

یکی دیگر از محورهای گفتمان انقلاب اسلامی، که آن را به گفتمان ضدسلطه تبدیل کرده است، نفی سلطه‌گری و سلطه‌پذیری بوده است. این مسأله متأثر از قاعده‌ی نفی سبیل به‌عنوان اصل تجدیدنظر طلبانه‌ی گفتمان انقلاب اسلامی است که ساختارها و هنجارهای بین‌المللی کنونی را طرد کرده و بر ضرورت رهایی از هرگونه سلطه و وابستگی تأکید کرده است. این قاعده فقهی برگرفته از آیه ۱۴۱ سوره «نساء» است که بر آن اساس هر نوع رابطه و عملی که به برتری کافر بر مسلمانان منجر شود، برای مسلمانان حرمت تشریعی دارد (شجاعیان، ۱۳۸۳: ۱۱۲). گفتمان انقلاب اسلامی به سرعت خود را در قالب مفهوم مقاومت اسلامی نشان داد. این مفهوم در برابر ظلم، تجاوز و اشغالگری، دین‌ستیزی، سلطه‌ی استکبار و متحدان آنها شکل گرفته و هدفش حفظ حقوق، دفع ستم، رفع اشغال، حفظ استقلال، جلوگیری از سلطه و حفظ دارائی‌ها مطابق با آموزه‌ها و احکام دین می‌باشد. عدالت‌محوری، ظلم‌ستیزی، دفاع از مظلوم و نفی سلطه‌ی کفار، از جمله مهم‌ترین مؤلفه‌های آن است. مقاومت درونی مبارزه با امیال نفسانی و مقاومت بیرونی مبارزه با تجاوز، تهاجم و اشغالگری است (قاسمی، ۱۳۸۳: ۱۱). در کنار وجه درونی و بیرونی مقاومت، می‌توان به وجوه سلبی و ایجابی آن نیز تأکید کرد. در مرکز وجه سلبی مقاومت، ظلم‌ستیزی و مقابله با سلطه‌گر قرار دارد و وجوه ایجابی آن را می‌توان در معنویت‌گرایی، عدالت‌خواهی، صلح‌طلبی، اسلام‌خواهی، استقلال‌طلبی و آزادی‌خواهی مشاهده کرد (نصرافهانی و همکاران، ۱۳۸۳: ۲۰۳).

همان‌طور که قبلاً اشاره شد، گفتمان مقاومت از زاویه‌ی نفی روابط ناعادلانه‌ی قدرت در نظام بین‌الملل کنونی نشأت گرفته که به دنبال حفظ ساختارهای موجود بوده و برپایه‌ی منفعت شکل گرفته است. به عبارت دیگر، گفتمان مقاومت تلاش دارد با بازتولید نقش هنجارها و ارزش‌های بنیادین بشری از جمله عدالت و آزادی، بشریت را از زیر یوغ و سلطه‌ی روابط قدرت-منفعت محور که در قالب نظام دولت‌محور نمود و بروز یافته خارج کرده و روابطی مبتنی بر هویت-ارزش در قالب شبکه‌ای از روابط که در آن عناصر قدرت تنها دولت‌ها نبوده، بلکه افراد، نهادها، انگاره‌ها هستند را شکل دهد.

توجه بر فرهنگ عاشورا و انتظار در برابر فرهنگ‌های ماتریالیستی غرب

فرهنگ عاشورا را می‌توان یکی از منابع قدرت نرم برای جمهوری اسلامی تلقی کرد. مفاهیمی چون، ایثار، شهادت، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر می‌توانند دال‌هایی باشند که در نظام معنایی عاشورا متبلور شده است. باور به این موارد و کنش راهبردی در جوامع اسلامی مبتنی بر آن‌ها، می‌تواند

طرح‌واره اقدام برای هر انسان آزاده‌ای را علیه نظام‌های سیاسی ظلم و جور در هر کجای جهان ارائه دهد. درواقع، فرهنگ عاشورا و جاذبه و قدرت‌زایی آن به حدی است که الگوگیری از آن محدود به قلمرو جهان تشیع نمانده و امروزه در برخی از کشورهای سنی، از جمله فلسطین نیز فرهنگ عاشورا نهادینه شده است؛ حتی در خارج از جهان اسلام نیز افرادی از آن الگو گرفته و یا به تعریف و تمجید از آن پرداخته‌اند (غفاری قدیر و همکاران، ۱۳۸۷: ۲۰۱۷). فرهنگ عاشورا از مبانی دکتربینی گفتمان انقلاب اسلامی است که مبتنی بر اصولی چون شهادت، ایثار، امر به معروف و نهی از منکر، تولی و تبری نمود پیدا کرده است. جمهوری اسلامی تلاش کرده فرهنگ راهبردی خود را در سیاست خارجی و منطقه‌ای با بازیگران و حتی با ملت‌های منطقه بر مبنای انگاره‌های عاشورایی قرار دهد و با پایداری به اصول فوق، موجبات سرمشق‌گیری و الگوگیری دیگران از این آرمان‌ها و رویه‌ها شود.

در کنار فرهنگ عاشورا، وقوع انقلاب اسلامی، مفهوم انتظار را از جایگاه عاملی برای خاموش کردن روح سرکش اجتماع، به ابزاری برای دگرگون کردن وضع موجود و حرکت به سوی آینده موعود ارتقا داد. انقلاب اسلامی روحیه خودباوری و اعتمادبه‌نفس را در میان شیعیان جهان تقویت کرد و به آنان آموخت که نباید برای ظهور مهدی موعود(عج) به انتظار نشست، بلکه باید به انتظار ایستاد. احیای حزب الدعوه عراق، تشکیل مجلس اعلای شیعیان عراق و تشکیل حزب‌الله لبنان از مصادیق احیای مکتب انتظار و آموزه مهدویت بعد از انقلاب اسلامی به‌شمار می‌رود (حافظ‌نیا، ۱۳۸۹: ۹۸). در واقع انقلاب اسلامی توانست انتظار برای ظهور منجی جهت برچیدن بی‌عدالتی در جهان را به‌عنوان یک اصل دکتربینی برای بقا و تداوم خود مشروعیت‌سازی کرده و به عنوان منبع قدرت‌زایی عمل کند. فرهنگ عاشورا و فرهنگ مهدویت، دو بال انقلاب اسلامی هستند که یکی بدون دیگری قابل فهم نیست.

به‌نظر می‌رسد همنشینی میان رویکرد به قدرت-مقاومت با فرهنگ عاشورا و انتظار نه در وجه اسلامی بودن آن، بلکه در وجه آرمان‌خواهی و عدالت‌طلبی آن قابل تحلیل است. فرهنگ عاشورا و انتظار، مکاتب انسان‌سازی هستند که روح سرکش انسان را در کالبد معنویت قرار داده تا بتواند فارغ از انگاره‌های مادی در جهان مدرن زیست کنند. در مجموع با توجه به آنچه گفته شد می‌توان گفت انقلاب اسلامی ایران، در حوزه سیاست و قدرت و به تبع آن فرهنگ، رخدادی بوده است که فلسفه این حوزه‌ها را با چشمداشتی متفاوت از نگرش حاکم بررسی و ارائه نماید. چرا که گفتمان انقلاب اسلامی در شرایطی به بلوغ و منزلت هژمونیک (سیادت) رسید که دنیا تسلیم نگاه ماتریالیستی (اصالت ماده)، اومانیزستی (اصالت انسان) و سکولاریستی (جدایی دین از عرصه عمومی) شده بود. به عبارتی، انقلاب ایران نقطه آغاز قواعد اندیشگی جدید بود (شیرودی و زحمتکش، ۱۳۸۵: ۵۰).



نمودار ۱: ماتریس رخداده انقلاب اسلامی و تأثیر آن بر معرفت‌شناسی قدرت

(منبع: نگارندگان)

نتیجه‌گیری

همچنان‌که اشاره شد در علم سیاست زمان‌ها و تحولاتی وجود دارد که این علم را از روند یکنواختی خارج نموده و نیروی جدیدی را به عرصه این مهم وارد می‌آورد. آلن بدیو این نیروی جدید را رخداده می‌نامد و معتقد است از دل رخداده می‌توان انتظار داشت که سیاست مجدداً به فلسفه حقیقت رجعت نماید. در این بین شاید بتوان گفت گفتمان انقلاب اسلامی ایران از بدو پیروزی تا به امروز سعی نموده حقیقت عرصه نظام بین‌الملل را متفاوت نشان داده و نماینده شکلی از رخداده باشد.

چرا که انقلاب اسلامی نماد مقاومت در برابر قدرت و نماد یک دگردیسی ژرف بود که در گام اول خود را در قالب گذار از نظام دولت-ملت به نظام شبکه‌ای نشان داد. در نظام شبکه‌ای به‌عنوان وارونه‌ی نظام دولت-ملت، عناصر قدرت دیگر دولت‌ها نیستند، بلکه شبکه‌ها هستند. این شبکه‌ها

می‌توانستند نماینده نوعی از دیپلماسی عمومی در قالب ارتباط انقلاب اسلامی با افکار عمومی بین‌المللی باشند تا اکتفای به دیپلماسی کلاسیک و سنتی که در قالب ارتباط با دولت‌ها و بویژه‌های قدرت‌های نظام بین‌الملل را شامل می‌شد، ترمیم نمایند. بنابراین می‌توان گفت انقلاب اسلامی، تحولی ژرف در مفهوم قدرت به‌عنوان یک امر ایستا به وجود آورده و با تکیه بر مفهوم مقاومت به‌عنوان بدیلی برای قدرت، به بسط نظریه‌ی مقاومت کمک شایانی کرده است.

البته این بسط نظریه مقاومت در حوزه قدرت، نیاز به دال‌های دیگری برای تحقق رخداد حقیقت بخش در عرصه نظام بین‌الملل در خود احساس می‌کرد. بنابراین گفتمان انقلاب اسلامی کوشید با وارد کردن نظریه دین در سیاست، دولت اسلامی متحد و امت را به جای ملت و دولت به‌عنوان شکل جدیدی از حقیقت سیاست مطرح کند و در کنار آن روایت‌های سکولار و عرفی از ورود دین به سیاست را کنار زده و در عوض نقش هنجارهای معنویت‌گرایانه دین در ساحت سیاست را برجسته نماید و در عین حال نظریه عدالت را نیز از استحاله آن در ادبیات مارکسیستی رهانیده و خوانشی دینی و مبتنی بر تعاملات برابر و ضدسلطه از آن ارائه نمود.

بدین ترتیب می‌توان گفت معرفت‌شناسی قدرت در عرضه نظام بین‌الملل با خوانشی جدید مواجه شد. این خوانش خود را ملزم به روایت‌های مسلط در حوزه نظریه قدرت نمی‌دانست. بلکه سعی کرد حقیقت مسأله قدرت را با زوایای جدیدی روایت کند. این زوایای جدید به قدری در گفتمان انقلاب اسلامی مشهود بود که در عصر حاکمیت دولت‌های وستفالیایی و اندیشه‌های سکولاریستی و لیبرالیستی غرب و شرق، به تعبیر آلن بدیو شاید بنیانی برای ارجاع به عنصر پنهان و ناموجود می‌توانست در نظر گرفته شود. این عنصر ناموجود آن بود که انقلاب اسلامی تلاش نمود معرفت‌شناسی قدرت را از «مفهوم سلطه/ هژمونی» به انگاره «مبارزه/ مقاومت» تبدیل نماید و آن را در حوزه‌های مختلف سیاست و فرهنگ تسری دهد.

References

- Abdollah Khani, Ali (2010). *Theories of Security*, Tehran: Abrar Moaser Publications. (In Persian)
- Badiou, Alain (2006). *Being and Event*, Translated by Oliver Feltham, New York, Continuum.
- Badiou, Alain (2015). *Philosophy for Militants*, Translated by Bruno Bosteels, London: Verso.
- Bayat, Bahram (2019). “National Authority, the Geometry of Global Power: Macro Trends in the International Environment; Emergence of Power and Resistance” .Lecture presented at the Chair of Power and National Authority, Supreme National

Defense University: Research Institute for Doctrine and Intelligent Architecture and Power Benchmarking. (In Persian)

- Dehghani Firooz Abadi, Seyed Jalal (2005). “Course Booklet for Theories of International Relations”, Allameh Tabataba’i University, Faculty of Law and Political Science. (In Persian)
- Dehghani Firooz Abadi, Seyed Jalal (2009). “The Discourse of Justice in the Foreign Policy of the Islamic Republic of Iran”, Political Epistemology Quarterly, Vol. 1, No 1:157-194. (In Persian)
- Ehteshami, Anoushirvan (2010). *Islam in International Public*, Translation: Reza Simbar, Tehran: Emam Sadegh University Press. (In Persian)
- Esmaeilzadeh Barzi, Alireza; Heydari, Ahmad Ali (2015). “Different Meanings of Subject in Alain Badiou's Philosophy”, The Iranian Journal of Philosophy, Vol. 13, No. 1: 1-20. (In Persian)
- Foucault, Michel (2000). *Iran, the Soul of a Soulless World, and 9 Other Dialogues*, Translation: Afshin Jahandideh & Nikou Sarkhosh, Tehran: Ney Publication. (In Persian)
- Ghaffari Ghadir, Jalal; Behestani, Majid & Khaledian, Safarali (2017). “Dimensions and Components of Cultural Diplomacy of the Islamic Republic of Iran Faced with Islamophobia”, Scientific Biennial of the Cultural Guardianship of the Islamic Revolution, Vol. 7, No 16: 91-134. (In Persian)
- Ghasemi, Behzad (2018). “Geopolitics of Resistance Axis and National Security of the Islamic Republic of Iran on the Basis of the Islamic Revolution Discourse”, Journal of Security Horizons, Vol. 11, No 38: 5-34. (In Persian)
- Hafeznia, Mohammadreza (2009). *Political Geography of Iran*, Tehran: Samt Publications. (In Persian)
- Heidegger, Martin (2013). *The Event*, Translated by Richard Rojcewicz, Indiana: Indiana University Press.
- Jalilvand, Mohsen; sarkheil, behnam (2019). “Examining the Role of Political Discourse on Political Cinema in Iran after the victory of the Islamic Revolution”, Research Journal on Islamic Revolution, Vol. 9, No 32: 159-182. (In Persian)
- Javdani moghadam, Mehdi (2009). “The Role and Position of the Discourse of the Islamic Revolution in International Politics”, Journal of The Islamic Revolution Approach, Vol. 3, No 8: 61-86. (In Persian)
- Javid, Mohammadjavad; Mohammadi, Aghil (2013). “The Relationship of the Principle of Non- Intervention in the Contemporary International Law and the Principle of Support of the Oppressed in the Islamic Law”, Journal of Legal Studies, Vol. 5, No 1:49-88. (In Persian)
- karami, Ali ;Aqrabparast, Mohammad Reza & Shafiei Sarvestani, Ismail (2022). “Self-help approach in the foreign policy of the Islamic Republic of Iran: a case study of Islamic resistance groups in the Middle East”, Journal of The Islamic Revolution Approach, Vol. 16, No 60: 45-64. (In Persian)
- Khomeini, Rouhullah (2006). *Sahifeh Imam*, Vol. 15, Tehran: Institute for compilation and Publication of Imam Khomeini's works. (In Persian)
- Khomeini, Rouhullah (2006). *Sahifeh Imam*, Vol. 21, Tehran: Institute for compilation and Publication of Imam Khomeini's works. (In Persian)

- Khoshrozadeh, Jafar (2006). “Michel Foucault and Islamic Revolution: A Postmodern Approach from the Perspective of the Analysis of Discourse”, *Matin Quarterly*, Vol.8, No 32: 59-89. (In Persian)
- Malekifar, Mohammad & et al (2022). “The Relationship between Innovations in Power and Governance in the Thought of Michel Foucault and Gilles Deleuze”, *Quarterly of Research in Theoretical Politics*, Vol. New, No 32: 159-185. (In Persian)
- Nabatian, Mohamad Esmail (2021). “The discourse of the Islamic Revolution and facing the challenge of alternatives”, *Quarterly of Islamic Awakening Studies*, Vol. 10, No 19: 7-29. (In Persian)
- Nasresfahani, Mohsen; korani, Zhra; Aliyari, Hasan (2023). “Investigating the impact of the formation and expansion of the power axis of the Islamic resistance against American hegemony in the West Asian region”, *Islamic Awakening Studies*, Vol. 12, No 27: 129-148. (In Persian)
- Navabakhsh, Mehrdad; Karimi, Farough (2009). “Analysis of The Concept of Power in Michel Foucault’s Theories”, *Journal of Political Studies*, Vol. 1, No 3: 49-63. (In Persian)
- Şahin, Eylem Yenisoy (2024). *Alain Badiou: Relativism in Badiou’s Theory of Truth*, Yayıncılar: Sentez Publishing.
- Shirody, Mortaza; zahmatkesh, zahra (2025). “The influence of the discourse of Islamic revolution on national identity in Iran”, *Research Journal on Islamic Revolution*, Vol. 14, No 53: 47-66. (In Persian)
- Shojaiyan, mohammad (2023). “The Quranic basis of resistance against domination: looking at the evolution of the concept of domination in shia and sunni interpretation”, *Islamic Awakening Studies Quarterly*, Vol. 12, No 27: 111-128. (In Persian)
- Taleban, Mohammadreza (2013). “A Study of Explanations of Unpredictability of Islamic Revolution of Iran”, *Matin Quarterly*, Vol.8, No 32: 127-156. (In Persian)
- Tajik, Mohammadreza (2007). “Street and Politics”, *Research Letter of Political Science*, Vol. 2, No. 4: 33-74. (In Persian)
- Zizek, Slavoj (2014). *Event: A Philosophical Journey Through a Concept*, London: Penguin Books.